

# تضاد دولت و ملت

از شهریور 1320 تا شهریور 1359

محسن آزموده

با يك خاطره شروع كنم. سال 88 كه مدتي از بد حادثه در جابلقا به سر مي بردم، يك بار به طور اتفاقي و از زير چشم بند، روي ميز يكي از كارشناسان محترم «اسمش رو نبر» كتاب تضاد دولت و ملت: نظريه تاريخ و سياست در ايران نوشته استاد همايون كاتوزيان را ديدم. من آن موقع 28 ساله و دانشجوي رشته فلسفه بودم و چند سال پيشتر از آن اين كتاب را در کنار ديگر آثار استاد كاتوزيان خوانده بودم. احتمالا آن بنده خدائي هم كه چهره اش را نديدم، دانشجوي رشته علوم سياسي بود. از اين چيزها زياد پيش مي آيد. اما در آن لحظه از ديدن اين كتاب در آن فضا شگفت زده شدم. از خودم مي پرسيدم يعني ايشان هم همين كتابها را مي خوانند و با اين مضامين و مفاهيم و آموزه ها - اگر نه همدلي و همرايي - دستكم آشنائي دارند؟ ما هم كه چيزي جز اين نمي گوييم. تضاد يا شكاف يا تقابل يا گسست پرناشدني بين دولت و ملت چيز خوبي نيست، نه براي دولت، نه براي ملت. هر دو را ضعيف مي كند و كليت جامعه را تضعيف.

اين روزها كه تهاجم گسترده و وحشيانه اسراييل به لبنان در جريان است، ضرورت و نياز كم كردن اين شكاف و فاصله بيش از هر زماني احساس ميشود. كاري به واكنشهاي متفاوت مردم به اين وقايع ندارم. ممكن است برخي بگويند بسياري از كساني كه نسبت به اين موضوع بي تفاوتند يا عكس العملهاي ديگري از خود نشان مي دهند، نادانند يا خدائي نكرده خود فروخته اند يا بسيار خشمگين و عصباني هستند و كردار و گفتارشان از سر آگاهي يا عقلانيت نيست و احساساتي تصميم گيري مي كنند. اما حقيقت آن است كه گرايشها و واكنشهاي اجتماعي را نمي توان اينطور و به صورت فردي تبين كرد و توضيح داد. وقتي در شهریور 1320 كليت جامعه در برابر اشغال كشور توسط نيروهاي متفقين واكنشي نشان نداد، هيچ كس نگفت كه بي عملي مردم به علت جهالت يا خيانت يا خشم و كينه شخصي بوده، بلكه همه - از جمله دكتر كاتوزيان در كتاب مذکور - آن را در پرتو نظريه تضاد دولت و ملت توضيح دادند. مردم از دولت پهلوي اول به ويژه در سالهاي دهه 1310 ناراضي بودند و از آن در برابر تهاجم خارجيها حمايت نكردند.

برعکس، وقتی در شهریور 1359 نیروهای عراقی تصمیم به اشغال ایران گرفتند، اکثریت قریب به اتفاق جامعه بسیج شدند و اجازه ندادند که يك وجب از خاک کشور به دست بیگانگان بیفتد.

هر دولتی در هر جای دنیا به اسلحه و نیرو و تجهیزات نظامی و متحدین رسمی و غیررسمی در میان سایر کشورها نیاز دارد و کسی منکر این امر نیست. نکته بسیار مهمتر اما اتحاد و همراهی این دولت با ملت است. اگر این همبستگی و احساس همدلی و هم سرنوشتی باشد، هیچ قدرتی نمیتواند کمر يك جامعه را خم کند، حتی اگر آن جامعه به لحاظ اقتصادی دچار مشکلات فراوان باشد یا از نظر نظامی توان لازم را نداشته باشد. نازیها در طول جنگ جهانی دوم فرانسه را اشغال کردند و بدترین بلاها را سر نیروهای مقاومت آوردند، اما نتوانستند در قلبها و مغزهای مردم رسوخ کنند و در نهایت سرشکسته و فروریخته ناچار از ترك فرانسه شدند. حالا هم ممکن است نیروهای ستمگر و زورگویی اسرایلی يك چندی به پشتوانه قدرتهای جهانی ترکتازی کنند و خون بیگناهی را بریزند و مردمانی را از خانه و کاشانه خود ویران کنند، اما قطعا قلب و ضمیر انسانها را نمیتوانند تسخیر کنند و سرانجام ناچارند بار و بندیلشان را جمع کنند و بروند. کاری به تاریخ پیروزمندان و قدرت‌مندان ندارم، در تاریخ اخلاقی انسانها که بالاخره نوشته خواهد شد، قطعا جز سرشکستگی و رسوایی برای آنها باقی نمی‌ماند.

برای رفع شکاف دولت و ملت اتفاقا توپ در زمین دولت است. یعنی این دولت است که باید ابتکار عمل را به دست بگیرد و با اعتمادسازی و با عملکرد عاقلانه مانع از دامن زدن به جو بیاعتمادی و در نهایت بی‌اعتنایی ملت شود. مشاهدات این نگارنده، چنانکه در ابتدای یادداشت به صورت خاطرہ مذکور نوشتم، نشانگر آن است که اولیای امور اتفاقا خیلی خوب با این موضوع و پیامدهای ناگوار احتمالی آن آشنا هستند. فقط باید دست به عمل بزنند.